

فرهنگ چاپلوسی داریم، خوب همین می‌شود؛ وقتی مستند می‌سازیم باید چاپلوسی کنیم، بعد چون باقتضائش جور در نمی‌آید چرت و پرت می‌شود یعنی این قاعده باید دسته جمعی باشد. ما هیچ کلام تحمل نداریم، همه مشکل فقط به مدیران تلویزیون بر نمی‌گردد، اتفاقاً تلویزیون خیلی سعی کرده است این تابو را بشکند.

○ اگر رسانه نتواند این تابو را بشکند، چه کسی می‌تواند؟  
گفتم که این بازی دسته جمعی است. رسانه تا حدی می‌تواند این کار را انجام دهد. خیلی از بحث‌ها بر می‌گردد به مسائل اساسی مستند یعنی انتقاد. شما بروید و از همان بزرگانی که با آنها جلسه می‌گذارید و فرمایش‌های عمده می‌کنند و حرف‌های بزرگ بزرگ می‌زنند، بپرسید «چگونه می‌شود در ایران ظرفیت انتقاد پذیری را بالا برد؟» همان حرف‌ها را یک کمی دست کاری کنید، می‌شود «چگونه در ایران می‌توان مستند ساخت». ببینید این بحث‌ها فرمایشی است. من می‌توانم بگویم که در فضای فعلی چگونه می‌شود کار کرد پاسخ آن هم این است: در فضای فعلی نمی‌شود مستند داخلی ساخت!

○ پس تعطیل‌اش کنیم و برویم؟  
تعطیل‌اش کرده‌ایم، مگر جز این است؟ معنود مستندهای انتقادی که ساخته می‌شود برای سینمای جوان است و نمایش‌های خصوصی! مگر از تلویزیون مستند انتقادی پخش می‌شود؟ تلویزیون می‌سازد اما نمی‌تواند پخش‌اش کند. برنامه مستندی که روایت فتح در مورد زنان خیابانی ساخته است از همین نمونه‌هاست؛ تلویزیون تا قرآن آخر پولش را داده اما آن را پخش نکرده است. این فیلم ویدئویی شده و همه دیدم‌اند اما از تلویزیون پخش نشده است؛ خیلی مستندهای دیگر هم همین طورند. این فشاری که شما می‌گویید مانع مستندسازی - آن هم به شیوه انتقادی و تاثیرگذار - می‌شود از کجاست؟

این فشار از طرف جامعه است چون مدیران ما هم در همین جامعه زندگی می‌کنند و از طرفی این که می‌گویید سیاست‌گذاری، اصلاً چیزی به نام سیاست نه در سازمان که در هیچ کجاست از عرصه‌های رسانه‌ای ما وجود ندارد اما تابوهایی وجود دارد؛ البته این تابوه‌ها تابوهایی نیست که فقط در ذهن مسوولان صدا و سیما وجود داشته باشد. تلویزیون بیشتر از اینکه تحت فشار وزیر و وکیل... باشد تحت فشار افکار عمومی است. شما می‌آید مثلاً فکر را در فلان محله نشان می‌دهید و بعد صدای مردم آن محل در می‌آید که شما ابروی محله ما را بردید.

○ چند نمونه از این گونه اعتراض افکار عمومی را داشته‌ایم؟ این در حالی است که نمونه‌های زیادی در مورد مومنگیری مدیران در دست است. مسوولان وقتی صلیشان در می‌آید که موضوع به حوزه مدیرپشتان بر می‌گردد. ببینید، ما برای خودمان کلیت‌هایی را ایجاد کنیم. قسبه از این قرار است که شما می‌آید معافه چندن مجهول را مطرح می‌کنید و از من انتظار دارید به معافه یک مجهولی تبدیلش کنم و جواب X را بفرستد به دست بیورم، در صورتی که این جواب غلط است. این معافه چندین مجهول دارد که به هم گره خورده. از این حرف‌ها که بکنیم، چرا شما وقتی از مستند صحبت می‌کنید مستند را فیلمی می‌بیند که فقط باید بدبختی را نشان بدهد؟ شما دنبال مستند آرامش بخش جامعه نیستید فقط یک دهم برنامه‌های BBC سیاسی است.

○ این زمانی است که ما آن یک دهم برنامه‌های سیاسی و اجتماعی را داشته باشیم - آن هم برنامه‌های تاثیرگذار - بعد در کنار آن به بقیه و به قول شما به برنامه‌های آرامش بخش بپردازیم.  
من قبول ندارم که حتماً باید آن باشد تا این باشد. مردم تا آنقدر روحشان خسته است که اگر از من بپرسند بهترین برنامه تلویزیون چیست می‌گویم برنامه‌های «مهران مدبری» چون بدون قلق‌لق می‌خنداند!  
○ فکر نمی‌کنید این «قلق‌لق خندان»‌ها بیشتر جنبه تفریحی دارد و آرامشی که به بیننده می‌دهد زودگذر است؟ گفتی در زندگی اجتماعی‌ام مشکل دارم، حالا اگر ببینم و چهار تا برنامه آرامش بخش ببینم که مشکلات من حل نمی‌شود.

درست است حل نمی‌شود اما قرار نیست همه مشکلات را رسانه حل کند. مشکلات اقتصادی مردم را باید دستگاه‌های اقتصادی حل کنند.  
○ چه کسی باید این مشکلات را انتقال دهد؟ چه کسی باید انتقاد و پیگیری کند؛ جایی غیر از رسانه؟

انتقاد کردن یک بحث است و حدود تاثیرگذاری رسانه بحث دیگر. انتقاد زمانی جواب می‌دهد که راهکارهای واقعی‌اش وجود داشته باشد نه این که

مستندهای تلویزیونی اگر چه در نحوه ساخت از مشکل‌ترین برنامه‌های تلویزیونی به شما می‌آیند ولی از آنجا که دوشادوش حقیقت حرکت می‌کنند - اگر فرم ماهرانه‌ای داشته باشند، به طوری که از درونمایه حقیقی خود دور نشوند - از تاثیرگذارترین این برنامه‌ها خواهند بود. حسین دهباشی از مستند سازان جوانی است که سوزهای او بیشتر محدود به خبرنگاری بیرون مرزهای انقلاب اسلامی را در بر می‌گیرد. آثاری مانند: «افغانستان... روزهای سقوط» (۱۳۷۷)، «عطر سیب، شکوفه زیتون» (۱۳۷۹)، «سفری به شهر فرنگ» (۱۳۷۹)، «عراق، نگاهی از درون» (۱۳۸۱) و از آخرین کارهای او «قصه‌های چین و ماچین» (۱۳۸۲) در این دسته‌اند؛ البته کارهایی چون «تفت و شکلات» (۱۳۸۰) که نگاهی به پیشینه و وضعیت اسفبار فعلی شهر مسجد سلیمان - اولین شهر نفت خیز ایران - دارد هم در کارنامه او به چشم می‌خورد اما به نظر می‌رسد نگاه حرفه‌ای وی و همچنین مشکلات و موانع موجود بر سر راه مستندسازی انتقادی در داخل کشور باعث شده است که دهباشی کمتر به موضوعات اجتماعی - انتقادی در ایران بپردازد، از این رو ترجیح می‌دهد موضوعاتی را انتخاب کند که در دسره‌های کمتری داشته باشد. از دهباشی دو کتاب هم منتشر شده است. «شکستن امواج» که مجموعه مقالات او در ماهنامه نیستان است و «افغانستان: روزهای سقوط» که خاطرات سفر به این کشور است. آنچه در زیر می‌خوانید، گفت و گویی با حسین دهباشی است درباره مستندسازی «انقلاب اسلامی و چالش‌های پیش روی آن».

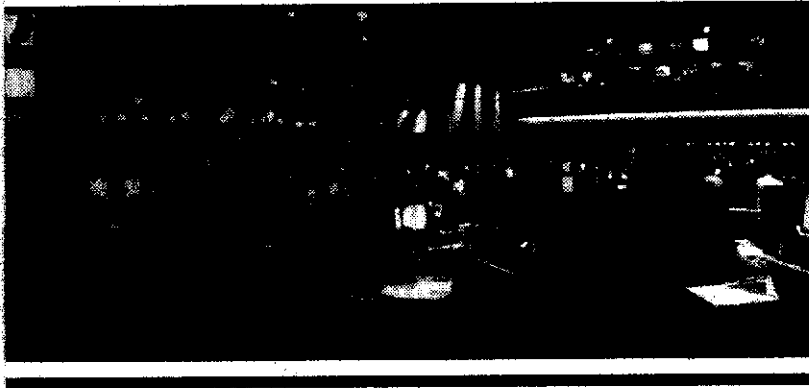
متن مصاحبه

جامعه ما اصلاً نیازی به برنامه مستند ندارد، یک روز اگر از تلویزیون برنامه کودک پخش نشود، می‌گویند چرا برنامه کودک پخش نشد. می‌گویند مگر می‌شود تلویزیون باشد و برنامه کودک نباشد؟ مگر می‌شود تلویزیون باشد و برنامه ورزشی نباشد؟ مگر می‌شود تلویزیون باشد و سریال نباشد؟ اصلاً مگر می‌شود تلویزیون باشد آگهی نباشد؟ اما هیچ کس نمی‌پرسد که مگر می‌شود تلویزیون باشد و مستند نباشد؟

○ مشکل برنامه‌های مستند در کشور ما کجاست؟ اصلاً برنامه‌های مستند باید چگونه باشند که مردم ما بنشینند و آن را نگاه کنند؟ آیا مشکل فقط سوزهاست؟

اگر سوزهای را که مسئله مردم است بسازید، آنها استقبال می‌کنند، مثلاً حتی در مورد کتک‌ها یا مسائل کم اهمیت‌تر... البته اگر نگاه تصویری مردم کمی تغییر یابد و اگر مستند هم خوب ساخته شود. مسئله دیگر این است که می‌گویند مسوولان تلویزیون نمی‌گذارند مستند ساخته شود. خوب، ببینید کات مستند انتقادی است یعنی شما از چیزی یا وضعیتی ناراضی هستید که بر اساس آن ناراضی‌تان، مستند شکل می‌گیرد. در ایران که نمی‌شود مستند انتقادی ساخت، به این دلیل که ما روحیه انتقادپذیری نداریم. وقتی ما مردم،





**می‌گویند مگر می‌شود تلویزیون باشد و سریال نباشد؟ اصلا مگر می‌شود تلویزیون باشد آگهی نباشد؟ اما هیچ کس نمی‌پرسد که مگر می‌شود تلویزیون باشد و مستند نباشد؟**

حافظه‌ام استفاده کرده‌ام! هیچ کس از من نپرسید که آیا من کارشناس عراق بوده‌ام که در موردش فیلم ساخته‌ام؟

برای من نه، اما برای یک رسانه خجالت آور است من به عنوان کارگردان مجموعه «عراق» نگاه می‌کنم از درون «سؤال‌نام» را خیلی دیر و در هوایمایی که با آن لندن می‌رفتم، طرح کردم. حالا شاید دلم خوش باشد که احتمالا سؤال‌نام در مقایسه با کسی که تا پای مصاحبه مطالعه نکرده، دقیق‌تر بوده است. در مورد کارهای دیگر هم همین طور. حالا شما ببینید نگاه من چقدر عمق دارد که - با توجه به توانایی‌هایم - بخشی از آن را به مخاطب منتقل کنم.

یک مشکل دیگر هم این است که ما در مواردی مثل تقابل‌مان با آمریکا، برای ارائه تصویر از آن کشور، همان مطالبی را که از خود آمریکایی‌ها گرفته‌ایم، تحویل می‌دهیم و می‌خواهیم با همان مطالب نقدشان کنیم. پرت و پلاهایی می‌گوییم که اصلا هیچ ربطی به آمریکا ندارد. در عین حال که دشمنی‌ها سر جای خودش است ولی نمی‌دانیم که ما سر چه چیز دعوا داریم. نسل بعدی ما نمی‌داند حداقل اگر تعداد زیادی از نسل اول انقلاب ما در آمریکا درس خوانده بودند و می‌توانستند از آنجا اطلاعات بدهند، نسل‌های بعدی این طور نیست. هر چند آقا زاده‌ها خیلی هایشان آنجا تشریف دارند ولی نگاهشان از سر شیفته‌گی است مثلا الان پسران وزیر خارجه فعلی‌مان آمریکا هستند این‌ها که از سر مخالفت با آمریکا در آمریکا نیستند!

○ چرا این ارتباط مثلا در مورد آمریکا قطع می‌شود و اطلاعات درست نمی‌رسد؟

چون آمریکایی‌ها نمی‌گذارند خبرنگاران ما به آنجا بروند و این از بی‌عرضگی سیستم است. چون خبرنگار ما از تلویزیون می‌رود ولی خبرنگار آمریکایی از وزارت ارشاد می‌آید و از آنجا که مسئول رسیدگی به این کارها در وزارت ارشاد یک کارمند است و وزارت خارجه هم می‌تواند اسم او را در لیست همراهان رئیس جمهور یا رئیس مجلس یا... برای سفرهای خارجی بگذارد! خوب برای همین هر چه وزارت خارجه زبردست او می‌گذارد، امضا می‌کند. گذشته از اینها، خبر نگار خارجی در اداره کل مطبوعات وزارت خارجه با استناد به تأییدیه ارشاد تعیین می‌شود، بعد می‌بینید آمریکایی‌ها دفتر خبری در ایران دارند و خیلی راحت می‌روند و می‌آیند و ما اصلا وارد نیستیم که

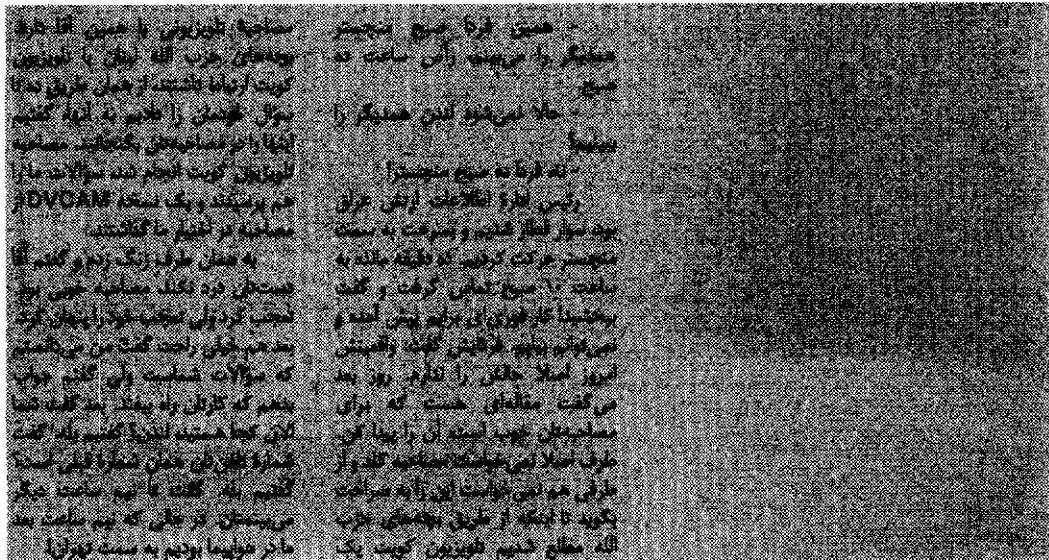
سوزه داری به من بنویس؟ گفتم تو در پایتخت فرهنگی جهان سوزه کم آورده‌ای؟ اصلا امکان داره اینجا سوزه کم بیآوری؟ گفت نه، از نمایشگاه کشاورزی گزارش گرفتم!

○ کار تخصصی شما در مستندسازی، نگاه خبرنگار ایرانی و نگاه ایران به خارج از کشور است. می‌خواهم بدانم این نگاه تا چه حد درست است و چگونه می‌توانیم نگاهی درست از خارج از کشور را به داخل کشور انتقال دهیم که مثلا بعضی توهمات جای واقعیات خارج از کشور را نگیرد.

ببینید نگاه ما به خارج از کشور، نگاهی بسیار ذهنی نظری و نادرست است. واقعیت چیز دیگری است. کاری به بهتر یا بدتر بودنش ندارم؛ موضوع کاملا متفاوت است. طبیعتا آدم‌هایی که می‌خواهند در این زمینه فعالیت کنند، هر چقدر از پیشینه سوزه بیشتر آگاهی داشته باشند، بهتر می‌توانند کار کنند. الان شما از من خواسته‌اید بیایم اینجا به عنوان کسی که برنامه‌های مستندش می‌تواند کمی جالب باشد ولی من اعتراف می‌کنم غیر از بحث لبنان که قبل از ساختن مجموعه عطر سیبیه شکوفه زیتون یارها به آنجا سفر کرده‌ام. در بقیه موارد من نه از اطلاعات تخصصی که از بخش عمومی

اگر بخواهیم این بچه‌ها را بشماریم شاید ۵ تا نشوند. یادم هست که آقای «دزی» وزیر سابق اطلاعات تعریف می‌کرد که در مملکت ایران چهار دسته هستند: یک عده شخصا کار شخصی انجام می‌دهند و یک عده دولتا کار دولتی انجام می‌دهند. دو دسته دیگر هم داریم که اینها غیر متعارفند: عده‌ای دولتا کار شخصی انجام می‌دهند که غالباً این طور است و عده دیگر شخصا کار دولتی انجام می‌دهند. قصه مستند سازان خوب ما در تلویزیون، حکایت این دسته چهارم است. به انگای بضاعت خودشان کارهایی انجام می‌دهند که علی‌القاعده در شرح وظایف دستگاه‌های عریض و طویل دولتی است! کریستین امانپور در جنگ افغانستان خودش و «ست لیت‌اش» با چتر می‌آید پایین و می‌گوید آتلانتا برو روی ضبط! از این شجاعت‌ها هم به خرج می‌دهند خوب CNN در جنگ بوسنی برای همین خاتم زره پوش گرفته بود، در حالی که نادر طالب زاده دوربین را گذاشته بود روی کولش و این طرف و آن طرف می‌رفت که «خنجر و شقایق» را بسازد.

جالب است ما در یکی از کشورهای اروپایی دفتر خبری داریم، مسوول آن دفتر به من گفت



راهی پیدا شده بود که بتوانیم با  
 کارنامه خطی و از طریق بعضی داد و  
 بستان وارد سرزمین‌های شمالی خودیم  
 بکنیم از این آفتاب گفتم نظرت چیه؟  
 بشود خیلی جالب از کار در می آید گفت  
 بله ما این را در جلسه شهر مطرح  
 می کنیم اگر آقایان موافقت کردند  
 بفرستیم که این اتفاقا حالتش نیست  
 هم این کار یک کار استی و کملا سری  
 است. البته و کملا به پناهنده می آید  
 اصلا با عمل جور در می آید روز هفت  
 سرزمین‌های شمالی آن هم با این همه  
 اسرائیلی؟  
 بالاخره خودمان و بیرون حملاتی  
 درست آخرین جمعه ماه رمضان یعنی روز  
 قفس وارد بیت المقدس شدیم و شروع  
 کردیم به فیلم گرفتن هیچ چیز با  
 خودمان نبرد بوضوح دوربین و وسایل  
 دیگر را هم همان جا در فلسطین خارج

کردیم وقتی شروع کردیم برای اینکه  
 بسا نگویند این فیلم فحاشی است و ما از  
 جایی نمی‌رویم و الان بیرون آیم بپوش  
 می‌کنند خود رفتیم و جلوی دوربین  
 ایستادیم در حالی که مسجد الاقصی  
 پشت سرم بود و رویه رویم جیب اسرائیلی  
 پر بود اسرائیل  
 رنگ مصاحبه هم با آقای ورمول  
 برنوشی و گرفتیم. با هم هست یکی از  
 اسرائیلی که از او پرسیدم این بود آقای  
 برنوشی نظر شما در مورد اولین  
 مصاحبه‌های که در خاک فلسطین با  
 قانون ایران انجام می‌دهیم چیست؟  
 که او هم منظور ما را فهمید و با توجه به  
 مسائل امنیتی جواب داد. وقتی به ایران  
 برگشتیم منتظر بودیم کلی تقدیر و تشکر  
 از ما بشود و بگویند آقا شمت شما درد  
 نکند رفتید حال اسرائیلی‌ها را گرفتید  
 ایشان فیلم گرفتند و کلی هم به ریششان

خندیدولی برخورد بچه‌های سنا و سیمنا  
 جالب بود  
 آقایان پس از باز بینی بخش‌هایی  
 از این فیلم را حذف کردند گفتیم چرا؟  
 گفتند به چند دلیل ۱- منطقی ندارد که  
 ایشان از جلوی دوربین رد می‌شود و برای  
 خودش پوشه‌ها را می‌کند ۲- چرا پرچم  
 اسرائیل پشت سرشان است؟ ۳- چرا با  
 جنبش فتح مصاحبه گرفته‌اید؟  
 یکی نبود بگوید عزیز من اگر من  
 جلوی جیب اسرائیلی با پرچم اسرائیل  
 نمی‌رفتم و نمی‌ایستادم چه چیزی ثابت  
 می‌کرد که ما در خاک اسرائیل بوده‌ایم؟  
 مصاحبه با آقای برنوشی را - که این  
 قضیه را ثابت می‌کرد - هم حذف  
 کرده‌اند بعد هم که دلیل و برهان  
 می‌آوری می‌گویند بین اسرائیل و گروه‌ها  
 گفته است بعد

**در ایران چهار گروه داریم: عده‌ای که شخصا کار شخصی انجام می‌دهند، عده‌ای که دولتاً کار دولتی انجام می‌دهند، عده‌ای که شخصا کار دولتی انجام می‌دهند؛ مستند سازهای خوب تلویزیون از این دسته چهارم هستند**

چه می‌کنیم. بعد می‌آییم و می‌گوییم به خاطر رحلت امام ۱۰۰ خبرنگار خارجی آمده‌اند می‌گوییم بابا! اصلا سالگرد امام برای اینها ارزش خبری دارد؟! او به این اسم می‌آید و کار خودش را می‌کند. به تمبیر آقای مولانا که رابطه ما با آمریکایی سابقه است. خبرنگاران آنها به ایران بیایند ولی ما در این ۲۲ سال یک خبرنگار در آمریکا نداشته‌ایم. من اولین خبرنگاری بودم که رفتم و این طور برخورد شد. خبرنگار ما در شهر نیویورک است که او هم خبرنگار سازمان ملل است و از ۷ مایلی شهر نیویورک هم نمی‌تواند خارج شود. آقای طالب زاده هم که آن برنامه را در مورد آمریکا ساخته به عنوان خبرنگار ترفه بوده گفته بود آمده‌ام پدرم را ببینم. خبرنگار وقتی رسمی بروی شانی دارد امتیازات خاصی می‌گیرد که می‌تواند از طریق آن وارد برخی عرصه‌ها شود. خبرنگار آمریکایی به صورت رسمی وارد ایران می‌شود. ما چطور وقتی می‌خواهیم قرارداد نظامی می‌بندیم، می‌گوییم امتیاز بنده امتیاز بگیر، در عرصه رسانه هم باید بگوییم امتیاز بنده امتیاز بگیر چون عرصه، عرصه‌های بسیار جدی است.

آقای بروجرزی می‌فرمایند که در وکیلان قرار بود طی مراسمی استوار نامعاش را تقدیم کنند. ما هم گفتیم می‌خواهیم از این مراسم به عنوان پوششی استفاده کنیم تا با پای مصاحبه بگیریم کسی که تا به حال به هیچ خبرنگاری اجازه مصاحبه نداده بود. اگر هم ندیده‌ام خراب شد، شما بگو پدر سوخته‌ها کی به اینجا اجازه داد بیایند.  
 وقتی آقای بروجرزی استوار نامعاش را می‌داد گفتیم پدر می‌شود یکی دو تا سوال بکنیم؟ او هم جواب داد و این هم شد یک مصاحبه تلویزیونی چند دقیقه‌ای با رهبر کانونیک‌های جهان

در حقیقت ما داریم امتیاز می‌دهیم ولی امتیاز نمی‌گیریم. آنها باید وارد مملکت ما شوند مهمان خاص مسوولان باشند، بهترین مصاحبه را با مسوولان ما بکنند اما یک سر جوخه آمریکایی از موضع ارتش آمریکا رسماً نمی‌تواند با شبکه العالم ما مصاحبه کند. چند تا از رئیس‌جمهورهای ما رسماً با خبرنگاران آمریکایی مصاحبه کردند؟ چرا منوط نکردیم به اینکه رئیس‌جمهورمان مصاحبه می‌دهد رئیس‌جمهورتان مصاحبه بدهد. نداد وزیر خارجه‌تان بدهد. نداد سفیر سابق آمریکا بدهد. نداد سخنگوی وزارت خارجه آمریکا بدهد. باور می‌کنید که در تمام ایران، از صدا و سیما و وزارت ارشاد گرفته تا وزارت خارجه و وزارت اطلاعات... حتی یک نسخه محض آرشو شدن از آثاری که برنامه ساز رذن خارجی در ایران می‌سازند و بعداً از رسانه‌هایشان پخش می‌کنند وجود ندارد؟! مردم دنیا می‌خواهند. کجا ما را بشناسند در کدام رسانه؟ مگر رسانه جهانی داریم؟

اینکه خودمان بسازیم و بنهیم شبکه‌های بیرون مرزی نمایش بدهند؛ از این دو حال خارج نیست. رسانه‌های بیرون مرزی که دیده نمی‌شوند. ما جشنواره فیلم مستند هم داریم ولی توسط همان جریان جشنواره‌های خارجی از کشور جهت می‌گیرد.

ببینید شبکه‌ای داریم به اسم BBC و شبکه‌ای هم داریم به اسم سحر. BBC World Service است. و External service یعنی چه؟ می‌گوید من شبکه جهانی‌ام و سحر می‌گوید من شبکه بیرون مرزی هستم. خیلی فرق می‌کند؛ یعنی مرزی وجود دارد؛ ما این طرف مرزیم و آنها آن طرف مرز یا این حساب از همان ابتدا مخاطب خارجی را از دست داده‌ایم لایه می‌داند شبکه سحر با همه هزینه‌هایش به اندازه تلویزیون سوادان بیننده ندارد!

جشنواره داخلی هم هست ولی باز هم در همان مسیر است مثلاً «زمانی برای مستی اسب‌ها» یا «بره‌ها در برف به دنیا می‌آیند». یک تصور کاملاً قوم‌گرایانه است در کشوری که قوم‌گرایی برای آن سم است. آنها هم با همین قصد این فیلم را انتخاب می‌کنند.

مثلاً خانم مخملباف فیلم «تخته سیاه» را می‌سازد و یا اهتال آن در جشنواره‌های مختلف روی پرده می‌آید این می‌شود تصویری از ایران. ما چند تا کار مستند داریم که تصویری درست از ایران بدهند؟ ما کارهای مستند داشته‌ایم منتها چون به وسیله یک موج جشنواره‌ای ساخته شده و شکل گرفته‌اند مثل سینمای داستانی، تصویری وطن‌فروشانه از ایران می‌دهند، جایزه هم البته می‌گیرند. حالا دیگر فهمیدیم این نکته خیلی سخت نیست که نشان دادن فقر و بیماری و گرسنگی در فیلم‌های ما، جایزه کدام جشنواره را می‌تواند ببرد.

به هر حال، این شلوفی اوضاع مزایایی دارد و معایبی. هنر ما این است که از مزایایش استفاده کنیم و از معایبش بهره‌بریم. - به عنوان مثال طرحی که برای ساخت یک مستند به تلویزیون ارائه می‌شود، حداکثر سه برگ است؛ بعد از تصویب طرح، من کار خودم را انجام می‌دهم ولی متأسفانه محدود مستند سازهایی که هستند هنری می‌سازند نه سیاسی یا اصلاً به آن میانی که بنده با این ریش تراشیده‌ام به آن متقدم، منتقد نیستم. تلویزیون را روشن کنید، ببینید شبی چند ساعت مستند پخش می‌کند؛ از حیات وحش گرفته تا سیاسی و اجتماعی و خبری و... شما در مورد چیزی صحبت می‌کنید که وجود ندارد. یعنی هیچ امکانی وجود ندارد

شما خودتان در این زمینه چند تا کار انجام داده‌اید؟ اصلاً کار باشد، آنها را کجا بفروستیم؟ باید سفارش شبکه‌های دیگر باشد یا

یعنی هیچ امکانی وجود ندارد. نمی‌گوییم هیچ امکانی وجود ندارد ولی خیلی سخت است.